

مچ ها باز می شود

دوره ۴ مجلس ملی

گوشه ای از تاریخ:

خاطرات و مشاهدات لسان سپهر (از انتشارات روزنامه پیک ایران)

روز های آخر دوره چهارم مجلس قانونگذاری بود که اینجانب مورد توجه و علاقه مرحوم مستوفی الممالک رئیس الوزرای وقت بودم. روزی آقای دکتر مهدیخان ملک زاده معاون رئیس الوزرا از طرف مرحوم مستوفی برای اینجانب پیغام آوردند که چون دوره چهارم نزدیک به خاتمه است و باید از طرف دولت به شما شغلی و خدمتی محول شود، اگر به خارج از مرکز مایل باشید ایالت کرمان یا حکومت اصفهان بلا مانع است وارجاع شغل در مرکز منوط به نظر خودتان است.

آقای ملک زاده علاوه کردند چون برای دوره ۵ کاندید هستید و زمینه دارید و من عقیده دارم، موافقت نمائید ابلاغ کمیسری بانک شاهی که شغلی بی زحمت و در ضمن حقوق آن از حقوق وزیر زیاد تر است صادر شود. من نیز با این نظر موافقت نمودم چند روز از این مقدمه گذشت و از طرف آقای دکتر مصدق السلطنه وزیر امور خارجه وقت به وزارت خارجه دعوت شدم پس از تعارفات معمولی ابلاغ زیر را به این جانب تسلیم نمودند:

وزارت امور خارجه

اداره پرسنلی

مورخه ۳ جوزاد ۱۳۰۲

در این موقع که برای کمیسری بانک شاهنشاهی تعیین یکنفر از اشخاص لایق کافی لازم بود جناب آقای لسان الملک به این سمت تعیین شد که با کمال دقت و وظائفی را که عهده دار می باشند انجام حقوق دولت علیه را محفوظ دارند.

مصدق السلطنه

وزیر امور خارجه

پس از دو روز که به بانک مراجعه کردم معلوم شد از طرف وزارت خارجه به بانک معرفی نشده ام. وقتی برای یاد آوری به آقای مصدق السلطنه مراجعه نمودم اظهار کردند چون کابینه متزلزل است تا مامل نمائید تا تکلیف دولت معلوم شود. دو سه روز گذشت و مرحوم مشیر الدوله مامور تشکیل کابینه شورا و آقای مصدق السلطنه مجدداً به سمت وزارت امور خارجه منصوب گردید.

ریاست وزا

۲۷ سرطان

۴۶۷۳

وزارت امور خارجه

نظر به اینکه در کابینه سابق ابلاغ کمیسری بانک شاهنشاهی به وزارت امور خارجه به اسم جناب آقای لسان الملک صادر شده لذا قدغن فرمائید مشارالیه را به این سمت به بانک شاهنشاهی معرفی فرمائید.

مشیر الدوله

ریاست وزرا

از طرف وزارت امور خارجه (زیر آن نوشته شده بود)

اداره پرسنلی به موقع اجرا گذارید ۲۹ سرطان مصدق السلطنه -

پس از چندی که وظائف خود را در بانک انجام می دادم آقای مصدق السلطنه اینجانب را به وزارت امور خارجه دعوت نموده و اظهار کردند دولت میل دارد شما از این سمت استعفا نموده و هر شغل و مقامی را که در نظر داشته باشید با یاد آوری و کمک اینجانب به شما محول خواهد شد. در پاسخ اظهار کردم چون احتمال نزدیک به یقین است که از لاری برای دوره ۵ انتخاب شوم از قبول شغل دیگری معذورم. و هرگاه اکثریت بدست نیامد باز از این سمت که شغل کم کاری است و حقوق کافی دارد استعفا نمی دهم. آقای مصدق السلطنه اصرار کرد که چون دولت در این باب در محظور است با لطف و

محبتی که به من دارید الان استعفای خود را لطف فرمائید. مجددا اظهار کردم بعد از ۴۸ ساعت پاسخ عرض خواهد شد. در موقع خدا حافظی تاکید کردند که انشا الله با پیشنهاد من موافقت خواهید فرمود. همان روز به ملاقات شاه (احمد شاه) رفتم و جریان را بعرض رساندم فرمودند اگر می توانید موافقت نمائید. زیرا بطوری که مصدق السلطنه اظهار داشت رئیس بانک گفته است که لسان الملک عضو کمیته دموکرات و فعالیت بر ضد سیاست بانک نموده و دخالت او در بانک اسباب نگرانی است.

در ضمن این جریانات دو پیش آمد خوب و بد، از طرفی مرا زجر می داد و از طرفی افکار و تخیلات عجیب و غریب نمود. زیرا دوره دوره فعالیت، دوره تحولات و بالاخره دوره رشادت و ایمان و عقیده بود.

اینجانب از طرف اهالی لار به سمت نمایندگی دوره ۵ انتخاب شدم و از طرفی گرفتار کسالت گردیدم که رفته رفته شدت می یافت و احتیاج به عمل آن هم در خارج از ایران محسوس می شد و حتمی بنظر می رسید. عاقبت مجبور به مسافرت گردیدم و شرحی برای کسب اجازه و صدور گذرنامه سیاسی به رئیس الوزرای وقت (رضا شاه فقید) معروض نمودم.

اوایل شب که در تختخواب بستری بودم محمود جم معاون نخست وزیر از طرف رئیس الوزرا به عیادت آمده و بعد از احوالپرسی این طور اظهار کرد:

“حضرت اشرف خیلی ازکسالت شما متاثر بوده و در ضمن فرمودند دستور صدور گذرنامه صادر شده و وسائل حرکت فراهم است ولی چون در مجلس به وجود داور احتیاج دارم و بعد از شما او در لار اکثریت دارد شما استعفا نمائید. در مراجعت انشا الله به وکالت نقطه ای انتخاب خواهید شد و یا هر کار دیگری بخواهید انجام می شود.” من نیز صلاح آینده خود را در انجام آن دانستم و به همین قرار شرحی نوشته به جم دادم و روز بعد به طرف اروپا از طریق بغداد حرکت کردم و منظور دکتر مصدق نیز به این ترتیب عملی شد.

جعل فرمان

یا قالب زدن سه هزار دهشاهی نقره بجای پنجهزاری طلا!!

خدا رحمت کند والدین آنهانی که قانون مرور زمان را از مجلس گذرانیدند که در نتیجه تمام دزد ها- تمام کاغذ ها- تمام آنهانی که فرمان جعلی نموده اند حتی سکه زنها را بعد از چند سال از مجازات معاف کرده و غیر قابل تعقیب کیفری قرار داده است. (!!)

اینک من باب مثال دو عمل دکتر مصدق را که در واقع مثل سایر شاهکار های ایشان است به استحضار خوانندگان رسانده و قضاوت عادلانه را افکار جامعه می سپارم تا سیه روی شود هر که در او غش باشد.

سال ۱۳۱۴ قمری مرحوم میرزا حسین وزیر دفتر وزیردارانی برادر دکتر مصدق، بوسیله شاهزاده فرمانفرما دانی مصدق، که در آن وقت زمام امور کشور به او محول شده بود از پیشگاه مظفردالدین شاه استدعا شده که قریه قارپوز آباد که املاک خالصه است به مالکیت دکتر مصدق مستوفی و محاسب خراسان و پیشخدمت خاصه شاه واگذار شود. و نظر به این که مظفردالدین شاه در بخشش خالصجات به عملجات درباری بی مضایقه بود دستور صدور فرمان داده شد. لکن مرسوم چنین بود که از نظر سیاسگزاری و احترام مقام سلطنت در موقع توشیح فرمان مقداری پنجهزاری طلا تقدیم شود. مقرر گردید دکتر مصدق سه هزار پنجهزاری طلا توسط وزیر مالیه تقدیم نماید. مشارالیه که در تمام دوره زندگانی از راستی و صداقت پرهیز داشته و همیشه زندگانی سیاسی و اداری خود را با اغفال نمودن دیگران توأم داشته است، تدبیری نمود و سه هزار دهشاهی نقره را با آب طلا در کیسه تافته نزد برادر خود آورده و بحضور شاه تقدیم گردید. مدتها کسی از این ماجرا اطلاعی نداشت و چندین سال قبل خود مشارالیه به بعضی اضرهار نمود که چون من عادت به رشوه دادن نداشتم با این شاهکار و زبردستی فرمان خود را از شاه گرفتم/ چنین کنند بزرگان که کار باید کرد.

بسیار خوب ۵۸ سال از این ماجرا می گذرد و مرور زمان شامل عدم تعقیب است. ولی یک سنوال دارم اگر کسی نوکری داشته باشد و مختصر سرفتی در منزل اربابش نموده و سالها از این سرقت بگذرد و قانونی هم برای تعقیب وجود نداشته باشد آیا با وجود این ممکن است که مجددا این شخص نزد ارباب اول پذیرفته شود و

بهمان کار پذیرفته شود؟ اگر جواب منفی است در این صورت چگونه مجلس و ملت ایران خزانة دولت و مقدرات خود را بدست ایشان سپرده است.^۱

۱۲ خرداد ۱۳۳۰ در روزنامه طلوع مقاله ای منتشر کردم که ملی شدن صنعت نفت طبق نقشه ترسیمی و دقیق انگلیس ها بوده است. از طرفی من قسم یاد می نمایم آیت الله کاشانی آقایان حائری زاده و مکی و دکتر بقانی فقط از نظر احساسات و وطن پرستی فعالیت نموده و یکی خالی الذهن بوده و نظرشان خدمت کردن بوده است. لکن وقتی چهار سال قبل مظفر فیروز خواهر زاده دکتر مصدق در پاریس می گوید لرد هالیفاکس سفیر انگلیس در مسکو به من گفت به تهران اطلاع دهید که نفت باید ملی شود، و یا ایدن وزیر خارجه انگلیس شش سال قبل در آبادان اظهار داشت که تصفیه خانه آبادان در آینده قابل استفاده نخواهد بود، یا وقتی دیدیم بجای اینکه فقط صنعت نفت آبادان ملی شود؛ یک دفعه در سرتاسر ایران صنعت نفت ملی شد، یا وقتی دیدیم برای ماشین آلات فرسوده که بعد از چند سال مجانا و بلاعوض متعلق به ایران خواهد بود غرامت برای او تعیین می کند و قرن ها باید صدی ۲۵ عایدات نفت را که تحمل بار آن دشوار است به انگلستان بپردازیم و هزاران نکات دیگر آن وقت تصدیق خواهد شد که چیک کنسول انگلیس در شیراز و مصاحب شبانه روزی دکتر مصدق اقا را برای چنین روزی تربیت نموده که تمام امور کشور را بدست گرفت.»

این مطلب از کتاب «رنج های سیاسی دکتر مصدق» از یادداشت های جلیل بزرگمهر (وکیل مصدق در دادگاه نظامی) بکوشش عبدالله برهان کپی شده است. به برگ های ۱۹۷ تا ۲۰۱ کتاب مراجعه شود.

ح-ک

اول نوامبر ۲۰۰۴ - یازدهم آبان ماه ۲۵۶۳ = ۱۳۸۳

^۴ - این سنوالی است که من همواره می کنم! هم امروز گروهی که به مهره سوخته ای بیشتر می مانند تا یک مبارز و اپوزیسیون در کنگره ها و جلسه ها در صدر می نشینند و برایشان اعلامیه های خاص صادر می شود. آیا این مهره های سوخته تاکی بایستی همانند مصدق، نتاثر «وجیه المله» بودن را بازی کنند و بزرگ و کوچک را گول بزنند؟؟